

مبانی نظری سیره سیاسی - حکومتی پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

با نگاه به اندیشه قرآنی علامه طباطبایی

تاریخ دریافت: ۸۵/۱۰/۴

تاریخ تأیید: ۸۵/۱۱/۷

احمدرضا یزدانی مقدم *

برای تحلیل سیره سیاسی - حکومتی پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نخست هدف ارسال رسل بررسی شده است. در اندیشه قرآنی علامه طباطبایی، این بحث از انسان شناسی آغاز و به معرفت شناسی و فلسفه اجتماعی - سیاسی و سپس فلسفه وحی و نبوت می‌انجامد. ویژگی‌های انسان و علوم و ادراکات او به گونه‌ای است که به شناخت حقایق هستی و بهره‌گیری از دیگر موجودات در طی طریق و حرکت استکمالی منجر می‌شود، از جمله به زندگی اجتماعی منزلی و مدنی و استخدام و بهره‌گیری از دیگر انسان‌ها و اجتماع انسانی. از آنجا که پایه زندگی اجتماعی - سیاسی انسان، استخدام و رفع نیازهای وجودی خود بود تا در هر جا و هر زمان که امکان فراهم می‌آورد استخدام و بهره‌گیری به صورت یک طرفه اعمال می‌گردید و اگر این استخدام یک طرفه ادامه می‌یافت بذر شرک و بت پرستی بود. خدای سبحان پیامبران را برانگیخت تا با تربیت انسان و ارائه قانون اجتماعی، زندگی اجتماعی انسان را سامان عادلانه بخشند. دین الهی و انسانی، که برای آزاد سازی انسان و فراهم آوردن بستر حرکت استکمالی او آمده است، باید ویژگی‌هایی داشته باشد؛ از جمله اختصاص ندادن دریافت معارف و حقایق دینی به عده اندکی از مردم. سیره پیامبر عظیم الشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسلام نیز چنین بود که دین را بر عام و خاص عرضه کرد. سیره سیاسی - حکومتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سیره امامت بود نه پادشاهی و اظهار حقایق اسلام از سوی او به صورت دعوت به کلیات و مجملات؛ و در بیان احکام، تدریجی بودن را در پیش گرفت تا با مردم همراهی و ارفاق کند. ایشان در دعوت و ارشاد و اجرا نیز مراتب دعوت گفتاری و دعوت انکاری و جهاد را رعایت می‌کرد.

واژه‌های کلیدی: مبانی نظری، سیره سیاسی، مدینه النبی، حکومت، زندگی اجتماعی، علامه طباطبایی.

* دانش آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه باقر العلوم عَلَيْهِ السَّلَام.



مقدمه

در این مقاله برای پژوهش در «مبانی سیره سیاسی پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» از منظر و ساختار اندیشه قرآنی علامه طباطبایی اعلی الله مقامه بهره می‌گیریم. نگارنده در جاهای دیگر^۱ تا حدودی در تبیین اندیشه علامه طباطبایی کوشیده‌ام؛ از همین رو در بر شماری و تحلیل «مبانی نظری» به اشاره و آوردن اصول مباحث بسنده شده است.

در بررسی «مبانی سیره سیاسی پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» پژوهش‌ها و منابع دیگری^۲ نیز از جهت نظم و چگونگی مباحث، مورد توجه قرار گرفته که در این مقاله به آنها استناد نشده است.

در تدوین مقاله تلاش بر این بود که از مبانی نظری آغاز و به مبانی عملی بیانجامد و چه در مبانی نظری و چه در مبانی عملی اصولی چون انسان و ویژگی‌های او، حیات اجتماعی و مقتضیات آن، توحید الهی و مساوات اجتماعی، عمل پیامبران الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، و پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بدن عمل^۳ مورد توجه باشد و در ضمن تبیین توحید و ایمان، چگونگی شرک و کفر نیز معلوم و قابل تشخیص باشد.^۴

۱. مبانی نظری

الف) انسان

با تدبر در آیات قرآن به دست می‌آید که این نسل انسان را خدای تعالی از زمین آفرید^۵ و این نوع را آمیخته از بدن و روح خلق کرد^۶ و در این نوع، شعور و قوه ادراک و فکر نهاد^۷ و برای این نوع سنخ وجودی اختیار کرد که ارتباط با هر چیز را می‌پذیرد و می‌تواند از هر چیز سود برد.^۸ این دو، یعنی قوه ادراک و رابطه تسخیر با دیگر موجودات علوم و ادراکات اعتباری (و یا علوم عملی) را برای ورود به مرحله تصرف در اشیا و موجودات خارجی برای سود بردن و حفظ وجود و بقای انسان نتیجه داد.^۹ خدای سبحان این علوم و ادراکات اعتباری و یا علوم عملی را به انسان الهام کرد تا او را برای ورود به مرحله عمل و تصرف در جهان هستی آماده سازد.

درخصوص انسان خدای تعالی فرمود: «و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقویها»^{۱۰} که افاده می‌کند فجور و تقوا با الهام فطری الهی برای انسان معلومند.^{۱۱}

ب) اجتماع

از جمله این علوم و ادراکات اعتباری، تصدیق انسان به این است که واجب است به خدمت گرفتن [=استخدام] هر آنچه به خدمت گرفتن [=استخدام] آن در طریق کمال ممکن است و به این‌گونه انسان تصرف در ماده و نبات و حیوان و حتی همنوعان خود را آغاز می‌کند.^{۱۲} اما از آن‌جا که سایر همنوعان او نیز همانند او در پی استخدام و بهره‌گیری از دیگران هستند، با آنان مصالحه می‌کند و رضا

می‌دهد آن مقدار که از آنان سود می‌برد، آنان نیز از او سود برند. این حکم به وجوب اتخاذ مدینه و اجتماع تعاونی است که حکم به لزوم استقرار اجتماع است به گونه‌ای که هر ذی‌حقی به حق خود برسد و نسبت‌ها و روابط متعادل گردد و این همان عدل اجتماعی است.^{۱۳}

حکم به اجتماع مدنی و عدل اجتماعی از استخدام و اضطراب ناشی شده است و برای همین هرگاه انسانی بر دیگری قدرت یابد حکم اجتماع تعاونی و حکم عدل اجتماعی ضعیف می‌شود و قوی آن را در حق ضعیف رعایت نمی‌کند.^{۱۴} اگر عدل اجتماعی اقتضای اولی‌طبع انسانی بود باید غالب بر اجتماعات و شئون اجتماعی عدالت و تشریک مساعی و رعایت تساوی باشد، حال آن‌که خلاف آن مشاهده می‌شود.^{۱۵}

قریحه استخدام و بهره‌گیری در انسان به ضمیمه تفاوت میان افراد از نظر خلقت و منطقه زندگی و عادات و اخلاق، به تفاوت از نظر قوت و ضعف می‌انجامد که به اختلاف و انحراف از عدل اجتماعی منتهی شده و هرج و مرج و هلاک انسان و فنای فطرت و بطلان سعادت را در پی خواهد داشت.^{۱۶} با تأمل در حال نوع انسان آشکار می‌شود که اولین اجتماعی که ظهور کرد اجتماع منزلی با ازدواج بود، زیرا عامل طبیعی ازدواج، یعنی دستگاه‌های تناسلی، قوی‌ترین عوامل اجتماع و نیاز انسان به هم‌نوع است. سپس ویژگی به خدمت گرفتن [=استخدام] در سطح اجتماع انسانی ظاهر شد و انسان غیر خود، از جمله انسان دیگر را، با گستردن سلطه خود و تحمیل اراده خود بر او در راه رفع نیازهای خود واسطه قرار داد و این ویژگی به صورت ریاست بروز کرد؛ مانند ریاست منزل، ریاست عشیره، ریاست قبیله و ریاست امت. به‌طور طبیعی آن کسی از میان عده‌ای پیش می‌افتاد که قوی‌ترین و شجاع‌ترین آنها بود و در مراحل بعد شجاع‌ترین و مال و اولاد دارترین و در مراحل بعدی دانا‌ترین به فنون حکومت و سیاست، و این سبب ابتدایی ظهور بت پرستی و استواری آن تا امروز بوده است.^{۱۷}

ج) پیامبران

مردم بعد از حضرت آدم ع‌ل‌ی‌ه‌س‌ل‌م به صورت امت واحده و با سادگی زندگی می‌کردند و بر فطرت انسانی بودند تا این‌که روح استکباری در میان آنان ظاهر شد و به برتری جویی تدریجی برخی بر دیگران و ارباب گرفتن دیگران آنان را، انجامید. این همان بذر اصلی بود که اگر می‌روید و می‌باید جز بت پرستی و اختلاف شدید میان طبقات اجتماعی و بهره‌گیری قوی از ضعیف و بنده گرفتن او و پیدایش دعواها و اختلافات در میان مردم، میوه‌ای نمی‌داد.^{۱۸}

ظهور اختلاف نیاز به تشریح را پدید می‌آورد و تشریح جعل قوانین کلی است که عمل به آنها رفع اختلاف و رساندن هر ذی‌حقی به حق خود را در پی دارد.^{۱۹}

راه امروزین برای قوانین اجتماعی دو گونه است:



اول، اجبار اجتماع به پیروی از قوانین موضوعه تا مردم در حق حیات شریک بوده و در حقوق یکسان باشند، و هر فردی به کمال زندگی شایسته خود نایل گردد، با الغای معارف دینی از توحید و اخلاق؛

دوم، اجبار اجتماع به پیروی از قوانین همراه با تربیت اخلاقی مناسب و احترام به قوانین با الغای معارف دینی در تربیت اجتماعی.^{۲۰}

مَثَل مردم در سلوک این دو راه مانند قافله‌ای با مقصدی دوردست و توشه و لوازم راه کافی است. با توقف این قافله در یکی از منازل راه، به اندک زمانی اختلاف، از قتل و ضرب و بی‌ناموسی و دزدی و غصب و مانند اینها در می‌گیرد. پس اجتماع و مشورت می‌کنند تا راهی برای حفظ جان و مال خود بیابند. یکی می‌گوید: به اشتراک از این کالاها بهره‌مند شوید و بهره‌مندی به حسب وزن اجتماعی باشد، و تنها همین منزل است و هر که تخلف کند باید سیاست شود. دیگری می‌گوید: قانونی برای رفع اختلاف وضع کنید بر همان اساس که آفریده شده‌اید و با رحمت و عطف و شهادت و فضیلت رفتار کنید و در بهره‌مندی از کالاها موجود شراکت کنید و تنها شما بیید و همین منزل. اما هر دو خطا می‌کنند و از این‌که قافله در حال سفر به مقصدی دور دست است غفلت دارند. سومی از این میان به درستی می‌گوید: از این کالاها به کفایت این شب بهره‌گیرید و از آن برای راه پیش رو، و آنچه در وطن و مقصدتان نیاز است، توشه بگیرید.

از همین رو خدای سبحان شرایع و قوانین را براساس توحید، اعتقاد و اخلاق و افعال، وضع کرد و به عبارت دیگر تشریح را براساس تعلیم مردم و آگاهاندن آنان به حقیقت امرشان از مبدأ و معاد و... وضع کرد.^{۲۱}

در آیه شریفه^{۲۲} خدای تعالی به ما خبر می‌دهد که اختلاف در معاش و امور حیات، اول بار با دین رفع شد و اگر قوانین غیردینی نیز در کار است به تقلید از دین گرفته شده است.^{۲۳}

همچنین در آیه شریفه خدای تعالی از «بعثت» پیامبران یاد کرده است، زیرا تعبیر به بعثت که به معنای برخاستن از خواب و ماندن است با حال اولی انسان که حال خمود و سکوت است مناسب است؛ بعلاوه بعثت و انزال کتاب، بیان حق برای مردم و آگاهاندن آنان به حقیقت امر وجود و حیاتشان است و خبر دادن به آنان که مخلوقان خدایند و سالک سوی خدا و برای روزی بزرگ بر می‌خیزند و اکنون در منزلی از منازل سیر هستند که حقیقتی جز بازی و غرور ندارد پس واجب است که این زندگی و افعال و لوازم آن را رعایت کنند و به یاد داشته باشند که از کجایند و در کجایند و به سوی کجایند.^{۲۴}

د) دین انسانی

علامه طباطبایی در تحلیلی مقایسه‌ای میان آموزه‌های قرآن کریم و آموزه‌های برخی کتاب‌های

ادیان دیگر می‌گوید محتوای «اوپانیشاد»^{۲۵} که از کتاب‌های دینی است، با نظر عمیق، حقایق عالی است که آحادی از اهل ولایة الله کشف کرده‌اند و به برخی از شاگردان خود با رمز و مثل خبر داده‌اند و این حقایق عالی، برای دین که سنت حیات و زندگی جامعه و عموم مردم است، اساس قرار گرفت، در حالی که این معارف دقیق را تنها آحادی از اهل معرفت می‌توانند دریابند؛ زیرا از سطح حس و خیال، که بهره عموم مردم از ادراک است، بالاتر و ادراک آن حقایق، برای عقل‌های بدون تمرین و ممارست در معارف دشوار است.

به عنوان ضابطه و معیار باید به این نکات توجه داشت که: ۱. اختصاص حقایق به اندکی از مردم و محروم داشتن اکثر مردم از آن حقایق، اول محذور برای یک دین انسانی است؛ زیرا فطرت، انسان‌ها را بر اجتماع مدنی داشته است و جدا شدن برخی از دیگران در دین که سنت حیات و زندگی است الغای سنت فطرت و روش خلقت است. بنابراین حقایق دینی باید به طور یکسان بر همه مردم عرضه گردد و از این جهت نباید میان مردم فرقی گذارده شود.

۲. بعلاوه، این اختصاص ترک طریق عقل است که از راه‌های سه‌گانه وحی و کشف و عقل، و عمومی‌ترین و مهم‌ترین آنها از نظر حیات دنیوی انسانی، می‌باشد؛ زیرا وحی بهره اهل عصمت از پیامبران بزرگوار است و کشف تنها روزی آحادی از اهل اخلاص و یقین می‌گردد و مردم حتی اهل وحی و کشف احتیاج ضروری به استفاده از حجت عقلی در همه شئون حیات دنیوی دارند و از آن بی‌نیاز نیستند و اهمال طریق عقل، تقلید اجباری را بر همه شئون یک جامعه زنده، از اعتقادات و اخلاق و اعمال، مسلط می‌گرداند و این مایه سقوط انسانیت است. بنابراین حقایق دینی باید برخلاف عقل نباشد تا تقلید اجباری و تسلط گروهی از مردم بر گروهی دیگر و ادعای انحصار فهم حقایق را برای خود داشتن و سقوط انسانیت به تبعیض و تقلید و بندگی پیش نیاید.^{۲۶}

۳. علاوه بر این اختصاص مذکور نفوذ دادن سنت استبعاد در جامعه انسانی است و تجارب تاریخی طولانی اجتماعی که در دین بت پرستی زیست کرده‌اند یا سنت استبعاد و ارباب گرفتن غیر خدا در میان آنان جاری بوده به این امر گواهی می‌دهد^{۲۷} که اختصاص دادن گروهی از مردم و تبعیض گذاردن میان آنان و دیگران، به استبعاد و بنده ساختن دیگران منجر می‌گردد.

اسلام این مفاسد سه‌گانه را اصلاح کرد و معارف عالی را در قالب بیان ساده ریخت تا فهم‌های ساده و عقل‌های عادی بتوانند آن را هضم کنند و این روش است که حال عامه را اصلاح می‌کند. این روش را می‌توان در سیره پیامبر اعظم ﷺ مشاهده کرد، و بدین ترتیب:

۱. اسلام، دین را به طور یکسان بر عامه و خاصه عرضه کرد.

۲. عقل سلیم را به کار گرفت و این موهبت الهی را مهمل نگذاشت.^{۲۸} توجه به این نکته لازم



است که پیامبر ﷺ فرمود: «به ما پیامبران دستور داده شده است که با مردم به اندازه عقل آنان سخن گوئیم»^{۲۹} بدین ترتیب پیامبر ﷺ نه تنها عقل مردم را محترم شمرده و مورد گفتگو قرار داد بلکه حدود و اندازه آن را نیز به رسمیت شناخته و رعایت کرد و از ارائه مطالب غامض و غیرقابل هضم به عقل‌های مردم اجتناب کرد و حقایق عالی را نیز متناسب فهم و درک و پذیرش عقل مردم بر آنان عرضه کرد و این سیره پیامبر ﷺ به حیات و باروری و جوشندگی و زایایی عقل انجامید. در همین راستا مولی علی علیه السلام در توصیف کارکردهای پیامبران می‌فرماید: «پیامبران علیهم السلام توانایی‌های دفن شده عقل‌ها را برانگیختند و تحریک کردند و به منصفه ظهور رساندند»^{۳۰} خدای تعالی در هیچ آیه‌ای از قرآن بندگان را امر نکرده است که کورکورانه و با چشم بسته و بدون علم و آگاهی به او یا به چیزی که از جانب اوست ایمان بیاورند یا راهی را بروند، حتی برای شرایع و احکامی که برای بندگان قرار داده و عقل‌راهی به ملاکات آنها به صورت تفصیلی ندارد، نیز دلیل و حجت آورده است چنان‌که می‌فرماید: «ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر...»^{۳۱} و «کتب علیکم الصیام... لعلکم تتقون»^{۳۲}.

۳. همچنین اسلام طبقات مختلف جامعه انسانی را، تا آنجا که می‌شود، به هم نزدیک ساخت بدون اینکه طبقه‌ای را بهره‌مند و طبقه دیگر را محروم سازد و یا یکی را بر دیگر بیشتر اندازد. خدای تعالی می‌فرماید: «ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون»^{۳۳} و «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عند الله اتقاکم»^{۳۴} براساس همین تعالیم الهی، بنای سیره پیامبر ﷺ بر توحید بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله مردم را در اجرای احکام و حدود یکسان می‌داشت و میان طبقات جامعه، حاکم و محکوم، رئیس و مرئوس، خادم و مخدوم، غنی و فقیر، مرد و زن، و... تقارب و نزدیکی ایجاد می‌کرد؛ زیرا کرامت و فخر و برتری برای کسی نیست مگر کرامت تقوا، و حساب و داوری از آن خداست. آن حضرت صلی الله علیه و آله مانند یکی از مردم زندگی می‌کرد و از آنان، در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و نشستن و راه رفتن و غیر اینها، جدا نبود.^{۳۵} بدین ترتیب در عمل و رفتار مساوات و توحید و یگانگی را آموزش می‌داد.

۲. مبانی عملی

(الف) سیره پیامبران علیهم السلام و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علامه طباطبایی در ذیل آیات ۱۱۶ تا ۱۲۰ سوره مائده «گفتاری در معنای ادب» دارند که در آن از ادب الهی پیامبران و رسولان و نیز اخلاق فردی و اجتماعی و سیره سیاسی آنان بحث می‌کند. ترتیب بحث بدین گونه است:

۱. ادب، ساختار نیکویی است که شایسته است فعل دینی یا عقیدتی آنچنان واقع شود، مانند آداب دعا و آداب ملاقات با دوستان؛ به تعبیر دیگر ادب ظرافت فعل است. ادب یا ساختار نیکوی افعال اختیاری، به حسب معنای لغوی عبارت است از موافقت و همراهی غرض و هدف حیات و زندگی. دیدگاه‌های جوامع انسانی در این غرض و هدف اصلی حیات و زندگی متفاوت نیست لکن به حسب مصادیق و نمونه‌های تحقق این غرض و هدف، اختلاف شدیدی در میان جوامع انسانی پدید می‌آید.^{۳۶}

۲. اخلاق، ملکات راسخ و ویژگی‌های نفوذ یافته روحی است و آداب، ساختارهای نیکوی اعمال صادره از صفات مختلف نفس انسان است. بنابراین آداب از نتایج اخلاق است و اخلاق از مقتضیات ویژه اجتماع، بر حسب غایت خاص آن. در نتیجه غایت مطلوب حیات انسان و اجتماع ادب در اعمال را مشخص می‌سازد.^{۳۷}

۳. از آن جا که ادب از هدف و غایت مطلوب حیات انسانی پیروی می‌کند، ادب الهی - که خدای سبحان آنچنان پیامبران و رسولانش را ادب کرد - ساختار نیکوی اعمال دینی است که غرض و غایت دین، که همان عبودیت است، را باز می‌نمایاند. غایت کلی اسلام، توحید خدای سبحان در دو مرحله اعتقاد و عمل (عبودیت) است. بدین ترتیب توحید در باطن و ظاهر انسان سریان یابد و عبودیت محض در گفتار و اعمال و دیگر جنبه‌های وجودی او ظهور کند. پس ادب الهی، یا ادب پیامبری، ساختار توحید در فعل است.^{۳۸}

۴. اسلوب آموزش‌های دینی و به‌ویژه اسلوب آموزش دین اسلام چنین است که: (۱) علوم عملی در ضمن عمل القاء می‌گردد؛ (۲) حتی القای حقایق علمی نیز با عمل همراه است، از همین رو شارع اسلام در آموزش مؤمنان از کلیات عملی و قوانین کلی شروع نکرد بلکه با عمل آغازید و عمل را با گفتار و بیان همراه کرد^{۳۹} (۳) از شرایط تربیت صالح این است که معلم و مربی خود به آنچه برای متعلم وصف می‌کند متصف باشد. از همین رو کلام الهی مشتمل بر حکایت فصل‌هایی از ادب الهی است که در اعمال پیامبران و رسولان متجلی است. خدای تعالی پس از یاد کردن قصه ابراهیم در توحید، و در گفتار و رفتار با قوم خود، و یاد کردن شماری از پیامبران می‌فرماید: «... اولئک الذین هدی الله فبهدهم اقتده»^{۴۰} در این آیه خدای تعالی یاد می‌کند که پیامبران را با هدایت الهی به توحید گرامی داشته است و حکم توحید^{۴۱} در اعمال آنان سریان و قرار یافت. همچنین خدای تعالی پیامبر صلی الله علیه و آله خود را با امر به اقتدا به هدایت پیامبران گذشته ادب آموخت و اقتدا ناظر به عمل است یعنی این که پیامبر اعمال صالحه توحیدی آنان را، که به تأدیب عملی الهی صادر شده است، برگزیند و به طور خلاصه «فبهدهم اقتده» تأدیب الهی اجمالی و عملی برای پیامبر صلی الله علیه و آله است به ادب توحید



که در اعمال پیامبران منبسط است.^{۴۲}

تفسیری که علامه طباطبایی در این جا از توحید در اخلاق و اعمال ارائه می‌دهد بسیار مهم و توجه برانگیز است؛ اگر توحید بخواهد در سطح اخلاق یا اعمال متجلی گردد به این صورت خاص در خواهد آمد و اگر این صورت از اخلاق یا اعمال را بخواهیم به گونه انتزاعی و در سطح اعتقاد متجلی سازیم همان اعتقاد به توحید را باز نمایاند. چنانکه مولی علی علیه السلام در نامه به مالک اشتر می‌فرماید: «من شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها می‌گفت: هیچگاه امتی، که در آن امت حق ضعیف بدون کمترین لکنت از قوی ستانده نشود، پاک نمی‌گردد».^{۴۳} یعنی «قدوس» که از صفات الهی است و به معنای نهایت پاکی و طهارت است چنانچه بخواهد در جامعه‌ای تحقق یابد به این صورت خواهد بود که حق ضعیف بدون هیچ لکنتی از قوی ستانده شود یعنی نه تنها از نظر عینی هیچ‌گونه مانع نهادی یا ساختاری در این امر موجود نباشد بلکه از نظر ذهنی نیز هیچ مانعی وجود نداشته باشد و ذهنیت آحاد جامعه به گونه‌ای باشد که این امر را یک امر عادی و متعارف تلقی کنند و این ذهنیت بدون فراهم آمدن نهادها و ساختارهای مناسب در جامعه و روالمندی ستاندن حق ضعیف از قوی و یکسان انگاری طبقات اجتماعی و آحاد مردم پدید نخواهد آمد.

همچنین علامه طباطبایی در تربیت از سه ضابطه و معیار مهم یاد می‌کند: یکی این که تربیت باید به صورت عملی انجام گیرد، زیرا به حس نزدیک تر است. در این گونه تربیت، آموزش دهنده می‌گوید آن طور که من عمل می‌کنم عمل کن نه آن طور که می‌گویم. دوم این که آموزش‌های علمی و نظری و اعتقادی نیز باید به صورت عملی باشد تا قابل انتقال به آموزش گیرندگان باشد. علامه طباطبایی در جای دیگر از ارائه آموزش‌های دقیق توحیدی و عرفانی به قالب‌های همه فهم مردمی و استفاده از امثال سخن می‌گوید؛^{۴۴} سوم این که آموزش دهنده به آموزش‌های خود عمل کند و در عمل تجلی و تحقق و به کار برنده آموزش‌های خود باشد یعنی می‌گوید آنطور عمل کن که من عمل می‌کنم نه این که بگوید آنطور عمل کن که من می‌گویم و خود عمل نمی‌کنم. از ضابطه سوم در روایات فراوان یاد شده است امام علی علیه السلام می‌فرماید: «آن که خود را برای مردم امام قرار می‌دهد باید از تعلیم خودش بی‌آغازد و باید تأدیب او با سیره و رفتار قبل از تأدیب با زبان باشد...».^{۴۵} در روایات وارد شده است که: «آن کس که بدون عمل، دیگران را به حق و خیر فرا خواند مانند کسی است که بدون کمان، تیر پرتاب کند و از قدرت کمان در این تیراندازی محروم باشد».^{۴۶}

۵. آیه کریمه: «ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له سنة الله فی الذین خلوا من قبل و کان امر الله قدرأ مقدوراً الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدأ الا الله و کفی بالله حسیباً».^{۴۷} تأدیب عام الهی برای پیامبران و سنت جاری الهی در میان آنان است

تا در آنچه از زندگی برای آنان قرار داده شده به زحمت نیفتند و در هیچ کاری دچار تکلف نشوند، زیرا آنان بر فطرت‌اند و فطرت راه نمی‌برد مگر به آنچه خدای تعالی فطرت را برای رسیدن به آن تجهیز کرده است. خدای تعالی از پیامبر ﷺ چنین حکایت می‌کند که: «و ما أنا من المتكلفين».^{۴۸} بنابراین پیامبر ﷺ در مشی و رفتار خود دچار تکلف نمی‌گردید؛ زیرا می‌دانست که هدف الهی از خلقت تحقق می‌یابد و او تنها رسالت خود را به انجام می‌رساند و متکلف نتیجه نمی‌باشد. خدای تعالی این ادب عام را به ادب اجتماعی می‌پیوندد. ادب اجتماعی پیامبران چنین بود که خدای تعالی برای آنان یاد کرد که مردم پیامبران خدا و مردمان مخاطب آنان، امت واحده‌اند و جز رب واحد ندارند، پس بر تقوای الهی اجتماع کنند و اختلافات گروهی را کنار گذارند. با تحقق ادب فردی و اجتماعی جامعه واحد بشری پدید می‌آید که از اختلاف مصون است و رب واحد را عبادت می‌کند و در آن آحاد جامعه بر ادب الهی‌اند و از پلیدی‌های افعال و بدی‌های اعمال تقوا می‌کنند و به فلاح و سعادت نایل می‌آیند.^{۴۹} ادب فردی و اجتماعی را می‌توان در این دو کریمه یافت: ادب فردی: «و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحى اليه ان لا اله الا الله الا انا فاعبدون»^{۵۰} ادب اجتماعی: «و قالوا ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمشی فی الاسواق لو لا انزل اليه ملك فيكون معه نذيرا او يلقى اليه كنز او يكون له جنة يأكل منها... و ما ارسلنا قبلك من المرسلين الا انهم لياكلون الطعام و يمشون فی الاسواق»^{۵۱} در این آیه خدای تعالی از ادب اجتماعی پیامبران چنین یاد کرد که سیره همه انبیاء که همان ادب الهی آنان است، اختلاط با مردم و دور افکندن مانع و حجاب و اختصاص و تفاوت از میان مردم است که این همه بر خلاف فطرت است.^{۵۲}

۶. ادب پیامبران در روی‌آوری به سوی خدای سبحان و خواندن او^{۵۳} از جمله کریمه ۲۸۶ بقره است که از ایمان پیامبر ﷺ به قرآن کریم، اصول معارف و احکام الهی، حکایت می‌کند و مؤمنان از امت او را نیز به او ملحق می‌گرداند: «آمن الرسول بما انزل اليه من ربه و المؤمنون كل آمن...». دعای یاد شده در آیه کریمه مشتمل است بر ادب بندگی در تمسک پی در پی به دامن ربوبی و اعتراف به مملوکیت و ولایت الهی و وقوف در جایگاه ذلت و مسکنت عبودیت در برابر خدای عزیز. در قرآن کریم تأدبیات الهی و تعلیمات عالی برای پیامبر ﷺ به صورت گونه‌های ثنا و مسئلت الهی وجود دارد^{۵۴} که به تمامی ادب الهی رسول را، که امت را نیز به آن می‌خواند،^{۵۵} در بر دارد.

۷. رعایت ادب ربوبی از سوی پیامبران در گفت‌وگو با قوم خود نیز باب واسعی است که از یک سو ادب ثنای الهی را در بر دارد و از سوی دیگر تبلیغ عملی است که از تبلیغ قولی و گفتاری در اثر بخشی کمتر نیست. این‌گونه ادب انبیا مبتنی بر مراقبه و حضور عبودی است؛ در دو آیه: «اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا»^{۵۶} و «و اذا أسر النبی الی بعض ازواجه... فلما نبأها به



قالت من انباک هذا قال نبانی العليم الخبير»^{۵۷} شدت امر و هول و فزع در روز خوف، پیامبر را از یاد این که خدا با اوست باز نداشت و نفس شریفش به آنچه تهدیدش می کرد جذب نشد و همچنین در رازگویی با برخی از زوجاتش در خلوت، ادب الهی را رعایت کرد.^{۵۸}

۸. ادب پیامبران با مردم در معاشرت و گفتگو با کافران و مؤمنان؛ از این قرار است که در برابر انواع ناسزاهای و تهمت‌ها و اهانت‌ها پیامبران با پیروی از تعالیم الهی با گفتار صواب و منطق نیکو و لین پاسخ گفته‌اند: «اذهبا الی فرعون انه طغی، فقولاً له قولاً لینا لعله یتذکر او یخشی».^{۵۹} «و اما تعرض عنهم ابتغاء رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قولاً میسورا».^{۶۰} از آن جا که بعثت نبوی بر هدایت به سوی حق و بیان و یاری حق بنا شده، پس پیامبران باید دعوت خود را با «حق» تجهیز کنند و «باطل» را به کلی دور افکنند و از دام‌های گمراهی، هرچه باشد، بپرهیزند، چه موافق رضای مردم باشد یا خشم آنان را برانگیزد، پذیرش مردم را در پی داشته باشد یا کراهت آنان را. دعوت به سوی حق با «باطل»، و لو در طریق حق، جمع نمی‌شود و حقی که «باطل» سوی آن هدایت کند و آن را نتیجه دهد از همه جهات حق نیست. از همین روی خدای تعالی فرمود: «و ما کنت متخذ المضلین عضداً»^{۶۱} و نیز فرمود: «و لو لا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً، اذن لا ذقناک ضعف الحیاة و ضعف المماة ثم لا تجد لک علینا نصیراً».^{۶۲}

از ادب پیامبران در معاشرت با مردم و سیره آنان احترام ضعیفان و اقویا به یکسان است و نیز زیادتی و مبالغه در حق اهل علم و تقوا، زیرا پیامبران اساس کار خود را بر عبودیت الهی و تربیت نفس انسانی بنا نهاده‌اند که نتیجه آن یکسانی حکم درباره غنی و فقیر و صغیر و کبیر و مرد و زن و مولا و عبد و حاکم و محکوم و امیر و مأمور و سلطان و رعیت است. خدای تعالی می‌فرماید: «ان اکر مکم عند الله اتقیکم».^{۶۳} در باب احترام فقیران به مانند اغنیا و ادب با ضعیفان به مانند اغنیا بلکه اختصاص فقیران به زیادتی شفقت و رأفت و رحمت است؛ خدای تعالی در تأدیب پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون و جهة و لا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیاة الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطاً.^{۶۴}

«.... و اخفض جناحک للمؤمنین و قل انی انا نذیر مبین»^{۶۵}

خدای تعالی پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به مردم چنین می‌شناساند: «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم».^{۶۶} «و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمة للذین آمنوا منکم».^{۶۷} «و انک لعلی خلق عظیم»^{۶۸} همه این ویژگی‌های وجود مبارک پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این آیه

جمع شده است: «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین».^{۶۹}

(ب) سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در دعوت به اسلام

وضع جامعه انسانی در عهد جاهلیت چنین بود که مردم با سر در باطل و فساد فرو رفته بودند و فساد و ظلم در همه شئون زندگی آنان سلطه داشت. اسلام می خواست حق را بر آنان حکومت بخشد و قلوب مردم را از پلیدی های شرک پاک گرداند و اعمال آنان را تزکیه و جامعه آنان را اصلاح کند، و این دو در مقابل هم بودند. در چنین موقعیتی آیا لازم بود که دین توحید و حق، دل برخی از آنان را به دست بیاورد و با همراهی آنان باقی اهل باطل را اصلاح کند و سپس با انانی که اصلاح شده بودند گروه نخست را اصلاح کند تا بدین ترتیب حق، به هرگونه و به هر وسیله ای که ممکن شد، پدیدار گردد؟ خواست سیاست باطل، سلطه و سیطره به هر قیمت و هر وسیله ای است اما دعوت حق تنها «حق» را می خواهد و اگر با باطل به حق برسد امضا و انفاذ باطل است و «دعوت حق» به «دعوت باطل» تغییر ماهیت خواهد داد. این اجتناب از مقدمات و وسایل باطل در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و آل طاهرین او علیهم السلام آشکار است. خدایش او را چنین امر کرد: از همین رو هرگاه کافران برای کشاندن پیامبر صلی الله علیه و آله به سازشکاری، و لو به مقدار اندک، در امر دین به نزد او می آمدند قرآن بر همین حقیقت یاد شده نازل می گردید؛ خدای تعالی می فرماید: قل یا ایها الکافرون لا اعبد ماتعبدون و لا انتم عابدون ما اعبد و لا انا عابد ما عبدتم و لا انتم عابدون ما اعبد لکم دینکم ولی دین»^{۷۰} و با تهدید می فرماید: «و لو لا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً اذن لاذقناک ضعف الحیاة و ضعف الممات».^{۷۱}

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله در رفتار اجتماعی و سیاسی و دعوت به اسلام از روش های معمول در جهان سیاست استفاده نمی کرد، پس مشی و رفتار و سیره سیاسی او در دعوت به اسلام چگونه بود؟ از آن جا که حق نباید با باطل آمیخته گردد خدای سبحان به هنگام دشواری دعوت اسلامی، پیامبر صلی الله علیه و آله را به «رفق و مدارا و تدریج» در دعوت اسلامی امر کرد. این «رفق و مدارا و تدریج» از سه جهت در دعوت اسلامی منظور گردید: ۱. از جهت محتوای دعوت، ۲. از جهت دعوت شونندگان، ۳. از جهت مراتب دعوت.^{۷۲}

اول، «رفق و مدارا و تدریج» در معارف و قوانین شرعی که شئون جامعه انسانی را اصلاح می کند و ریشه های فساد را قطع می کند. می دانیم که از کارهای دشوار، دگرگون ساختن عقاید مردم است به ویژه اگر به اخلاق و اعمالی آویخته باشند و عادت عمومی بر آن استقرار یافته و قرن ها بر آن گذشته باشد، به خصوص اگر دعوت دینی همه شئون زندگی را در همه حرکات و سکنات انسان در ظاهر و باطن در همه زمان ها و همه اشخاص و افراد و جوامع بدون استثنا در بر گیرد، چنان که دعوت



اسلامی چنین است؛ این امری است که تصور آن فکر را مدهوش می‌سازد و مجال عادی به شمار می‌آید. دشواری این امر در اعمال بیشتر است تا در اعتقادات، زیرا انس و عادت انسان با عمل بیشتر و پیشتر و محسوس‌تر است و برای شهوات و هواهای او خواسته‌تر؛ از همین رو نخست دعوت به «گروهی از اعتقادات حق» پدیدار شد و قوانین و شرایع الهی «با تدریج» و «حکم به حکم» آمد تا طبع مردم از دعوت اسلام سرکشی نکند و نفوس آنان متزلزل نگردد. این مطلب با تدبیر در تفاوت آیات قرآنی مکی و مدنی در القای معارف الهی و قوانین شرعی به دست می‌آید. آیات مکی به کلیاتی اجمالی فرامی‌خواند و آیات مدنی، آن کلیات اجمالی، در اعتقادات و احکام را به تفصیل بیان می‌کند. خدای تعالی فرماید:

كَلَّا اِنَّ لِلنَّاسِ لِيَطْغٰى اِنَّ رَاٰهُمۡ سَابِقَةً لِّلَّذِيۡ يَنْهٰى
عَبَدًا اِذَا صَلَّى اَرۡاَيْتَ اِنْ كَانَ عَلٰى الْهُدٰى اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوٰى اَرۡاَيْتَ اِنْ كَذَبَ وَ تَوَلٰى
الْمۡ يَٰعِلۡمُ بَاۡنَ اللّٰهِ يَرٰى.^{۷۳}

در این آیات، که در اول رسالت نازل شد، اجمال امر تقوا و عبادت است. همچنین آیات مدنی نیز از چنین تدریجی برخوردار است و تدبیر در آیات حرمت خمر این موضوع را می‌رساند. خدای تعالی در دو آیه مکی فرمود: «و من ثمرات النخيل و الاعناب تتخذون منه سكرًا و رزقًا حسنًا».^{۷۴} که اشاره دارد خمر، رزق حسن نیست، سپس فرمود: «قل انما حرم ربى الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم».^{۷۵} که اثم را حرام کرد، اما بیان نکرد که شرب خمر اثم است. سپس در دو آیه مدنی فرمود: «يسألونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس و اثمهما اكبر من نفعهما».^{۷۶} در آیه بیان شد که شرب خمر از مصادیق «اثم» است که در آیه اعراف حرام شد و همچنان زبان آیه زبان «رفق و خیرخواهی» است تا این که فرمود: «يا ايها الذين آمنوا انما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوا لعلكم تفلحون انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة و البغضاء فى الخمر و الميسر و يصدكم عن ذكر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون».^{۷۷} با این آیه روند تدریجی تحریم شرب خمر خاتمه یافت. در همه این دست موارد، از روی ارفاق و آسانی پذیرش، دعوت اسلامی در اظهار و اجرای احکام به تدریج انجام گرفت. باید توجه داشت که سلوک از اجمال به تفصیل و تدریج در القای احکام از باب ارفاق و تربیت و رعایت مصلحت بود که غیر از مداهنه و سازشکاری است.^{۷۸}

دوم سلوک تدریجی از جهت انتخاب دعوت‌شوندگان و رعایت ترتیب در آنان. روشن است که پیامبر ﷺ به سوی همه انسان‌ها برانگیخته شد و رسالت او خاص گروه یا مکان یا زمانی نبود. در قرآن کریم آمده است: «قل يا ايها الناس انى رسول الله اليكم جميعاً».^{۷۹} «و اوحى الى

هذا القرآن لانذركم به و من بلغ»^{۸۰}، «و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين»^{۸۱} و «وانه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه»^{۸۲} اما از نظر حکمت لازم بود که دعوت با بعضی انسان‌ها شروع شود و این بعضی هم قوم رسول خدا ﷺ باشند. سپس با استواری دین در میان آنان، دیگران را نیز در بر گیرد. خدای تعالی می‌فرماید: «و انذر عشیرتک الاقربین»^{۸۳} سپس خدای سبحان امر کرد که دعوت را به قوم خود توسعه دهد: «و كذلك او حینا الیک قرآناً عربیاً لتنذر ام القرى و من حولها»^{۸۴} پس از آن خدای سبحان امر به توسعه دعوت به همگان کرد.^{۸۵}

سوم، رعایت مراتب از نظر دعوت و ارشاد و اجرا، یعنی دعوت به گفتار و دعوت سلبی (مقاومت منفی و صلح‌آمیز) و جهاد.^{۸۶} دعوت به گفتار از تمامی قرآن استفاده می‌شود و خدای سبحان پیامبر ﷺ را به رعایت کرامت‌های انسانی و اخلاق حسنه دستور داد؛ چنان‌که می‌فرماید: «و اخفض جناحک للمؤمنین»^{۸۷} و «و لا تستوی الحسنه و لا السيئة ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینہ عداوة كأنه ولی حمیم»^{۸۸} و پیامبر ﷺ را امر کرد که همه فنون بیان، از حکمت و موعظه و مجادله، را به حسب اختلاف فهم‌ها و استعدادهاى اشخاص به کار گیرد: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن»^{۸۹}.

و اما دعوت سلبی (و مقاومت منفی و صلح‌آمیز) عبارت است از کناره‌گیری مؤمنان از دین و اعمال کافران و شکل‌گیری جامعه اسلامی، تا با دین غیر توحیدی دیگران و اعمال غیرمسلمانان از گناهان و دیگر رذایل اخلاقی - مگر به مقدار ضرورت حیات - در نیامیزند. خدای تعالی می‌فرماید: «لکم دینکم و لی دین»^{۹۱} «... و لا ترکنوا الی الذین ظلموا...»^{۹۲} و «... لنا اعمالنا و لکم اعمالکم...»^{۹۳}، «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء... لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین...»^{۹۴}.

درباره جهاد، به‌طور خلاصه، باید دانست که اسلام و دین توحید براساس فطرت بنا شده که راهبر اصلاح حیات انسانی است.^{۹۵} پس استوار داشتن اسلام و تحفظ بر آن از مهم‌ترین حقوق مشروع انسانی است.^{۹۶} و دفاع از این حق فطری مشروع، حق فطری دیگری است^{۹۷} و برپایی دین توحید و حیات آن منوط به دفاع است.^{۹۸} خدای تعالی جهاد و قتال را حیات بخش مؤمنان خوانده است: «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم»^{۹۹}. معنای آن این است که قتال، چه به عنوان دفاع از مسلمانان و اسلام و چه به عنوان قتال ابتدایی، همه‌اش در حقیقت دفاع از حق انسانیت و حیات آن است. در شرک به خدای سبحان هلاک انسانیت و مرگ فطرت است و قتال، که دفاع از حق انسانیت است، بازگرداندن حیات به انسانیت و فطرت است.^{۱۰۰} این مراتب سه‌گانه، دعوت با گفتار و دعوت سلبی (مقاومت منفی و صلح‌آمیز) و جهاد، از مزایای



دین اسلام و افتخارات آن است و لحاظ مرتبه اول، برای دو مرتبه بعدی، و مرتبه دوم، در مرتبه سوم لازم است و از سیره پیامبر ﷺ دعوت و موعظه قبل از شروع در جنگ‌ها بوده است چنانکه خدای سبحان امر فرمود: «فان تولوا فقل اذنتکم علی سوا». ^{۱۰۱} در این آیه کریمه اعلان دعوت الهی به یکسان متوجه همگان شده است حتی آن کسانی که از دعوت الهی رو برگردانده‌اند و با پیامبر ﷺ به مخالفت برخاسته‌اند.

بنابراین سیره اجتماعی - سیاسی پیامبر ﷺ در دعوت به اسلام و پیروزی و موفقیت آن بزرگوار دایر مدار رعایت «رفق و مدارا و تدریج» بود و این اصل در اظهار حقایق دینی، از اعتقادات و احکام شرعی، و در انتخاب مخاطبان و دعوت شوندگان رعایت می‌گردید و حتی چگونگی و مراحل دعوت نیز بر همین اساس شکل می‌گرفت و از دعوت گفتاری آغاز و به مقاومت منفی و در پایان و در صورت تأثیر نبخشیدن دو مرحله نخست، به دفاع و جهاد می‌انجامید چنانکه مولی علی علیه السلام می‌فرماید: «آخرین دوا داغ کردن و به کار بردن خشونت است» ^{۱۰۲} و به کار بردن آخرین دوا در اولین مرحله برخلاف سیره سیاسی و حکومتی نبوی ﷺ و علوی علیه السلام است و بیگانه با روح اسلام و دعوت اسلامی است.

ج) سیره سیاسی و حکومتی پیامبر اعظم ﷺ

سیره رسول خدا ﷺ سنت امامت بود نه پادشاهی و امپراطوری. و نیز حفاظت احکام از تغییر و همچنین تولی حکومت در غیر احکام الهی، از حوادث وقت و محل (و مقتضیات زمان و مکان) با شورا بود. ^{۱۰۳} توضیح این که احکام جزئی متعلق به حوادث جاری که در طول زمان پدید می‌آیند و تغییر سریع دارند مانند احکام مالی و انتظامی، که متعلق به موضوع دفاع است، و راه‌های تسهیل ارتباطات و مواصلات و انتظامات درون شهری و مانند اینها، به اختیار والی و متصدی امر حکومت است. والی امر می‌تواند در امور و شئون داخلی و خارجی جامعه از جنگ و صلح، مالی و غیرمالی، که در آن صلاح حال جامعه باشد بعد از مشاوره با مسلمانان تصمیم بگیرد؛ چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: «و شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله» ^{۱۰۴} همه اینها در امور عامه است و این احکام و تصمیم‌های جزئی با تغییر مصالح و اسباب تغییر می‌کند و به غیر از احکام الهی است که کتاب و سنت در بردارند و نسخ نمی‌گردند. ^{۱۰۵}

نتیجه‌گیری

مقاله با برشماری مبانی نظری سیره سیاسی پیامبر اعظم ﷺ آغاز گردید و نخست «انسان» و ویژگی‌های او مورد بررسی قرار گرفت. از ویژگی‌های انسان نیاز و استخدام بود که به اجتماع منتهی

می شد و از آن رو که بنیاد اجتماع بر استخدام بود اجتماع انسانی به استکبار و استعباد و اختلاف انجامید که بذر اصلی بت پرستی و شرک است. پیامبران برای رفع اختلاف از اجتماعی انسانی و مبارزه با شرک و بت پرستی و اظهار توحید و برقراری مساوات و وحدت اجتماعی برخاستند. از همین رو دین انسانی که برای انسان ها عرضه می گردد باید همه مردم را مخاطب قرار دهد و عقل را مهمل ندارد تا تقلید اجباری بر جامعه مسلط نشود و به سقوط انسانیت نینجامد و باید با تبعیض و استعباد مبارزه نماید. در اسلام و سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم این هر سه معیار را می توان دید: دین بر همه مردم عرضه شد و عقل سلیم مخاطب قرار گرفت و تا آن جا که می شد تقارب طبقات اجتماعی در پیش گرفته شد و به طور کلی سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم بر توحید و مساوات و یگانگی بود.

در پی مبانی نظری، مبانی عملی سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم در سه قسمت بررسی گردید: اول، ادب و سیره پیامبران الهی به طور کلی و سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم. چنان که در مبانی نظری دیدیم، در مبانی عملی نیز این توحید است که در اعمال و رفتار و ادب و اخلاق پیامبران الهی علیهم السلام و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم تجلی دارد. اسلوب اسلام و بنیاد سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم بر آموزش عملی و همراه ساختن حقایق علمی با عمل است و به ویژه معلم و مربی، خود، باید به آموزه های خود متصف باشد. ادب پیامبران الهی علیهم السلام و سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم از جمله چنین بود: ادب فردی و اجتماعی مترتب بر توحید الهی و یگانگی اجتماعی، برکناری از حرج و تکلف در دعوت دینی، ایمان به اصول معارف و احکام الهی، ادب الهی در ثنای حق تعالی و مسئلت از او، ادب ربوبی در گفت و گو با مردم، گفتار صواب و منطق نیکو و لین با مردم، در سطح مردم و عقل آنان سخن گفتن، به کارگیری ابزار و وسایل حق و اجتناب از ابزار و مقدمات باطل، احترام یکسان به طبقات اجتماع و مردم و مبالغه در حق اهل علم و تقوا و اختصاص فقیران به زیادتی شفقت و رأفت. به طور خلاصه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم رحمت الهی برای عالمیان بود. دوم، تبیین و تحلیل سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم در دعوت به اسلام است که دایر مدار «رفق و مدارا و تدریج» در سه جهت محتوای دعوت، دعوت شوندگان و مراتب دعوت است. سوم، سیره سیاسی و حکومتی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم که با توجه به مباحث «انسان» و «اجتماع»، سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم امامت بود و نه استبداد و پادشاهی، و در امور حکومتی براساس صلاح جامعه و پس از مشاوره با مسلمانان تصمیم می گرفت و عمل می کرد.



پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: احمدرضا یزدانی مقدم، «ادراکات اعتباری، مصلحت و سکولاریزاسیون»، در نشریه فرهنگ اندیشه، ش ۱۳، بهار ۱۳۸۴. همو، «ادراکات اعتباری و اندیشه سیاسی علامه طباطبایی»، نشریه پگاه، ش ۱۹۵، آبان ۱۳۸۵. همو، «آغاز و انجام تاریخ» با نگاه به اندیشه فلسفی قرآنی علامه طباطبایی، نشریه پگاه، ش ۱۹۶، آذر ۱۳۸۵.
۲. ر.ک: مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی (منطق عملی) ج ۱. سیره فردی ج ۲. سیره اجتماعی ج ۳. سیره مدیریتی، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳. محمدرضا حکیمی، محمد حکیمی، علی حکیمی، الحیاة، ج ۲، چاپ سوم، تهران: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۰، الباب الخامس، الباب السابع، الباب التاسع و الباب العاشر. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۸، ۹، سیره رسول اکرم ۹ در قرآن، چاپ دوم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹.
۳. با الهام از فرمایش مولی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نقل فرمایش پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: و قد قال الرسول الصادق صلی الله علیه و آله: «ان الله يحب العبد و يبغض عمله و يحب العمل و يبغض بدنه»: ر.ک نهج البلاغه المعجم [به کوشش محمد دشتی و کاظم محمدی] خطبه ۱۵۴، ص ۵۳.
۴. عن ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ قال: «ان بنی امیه اطلقوا للناس تعليم الايمان و لم يطلقوا تعليم الشرك لکی اذا حملوهم علیه لم يعرفوه». ر.ک: اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی، سید هاشم رسولی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۴۳.
۵. ر.ک: علامه سید محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، (قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، بی تا) ص ۱۱۲.
۶. ر.ک: همان، ص ۱۱۳.
۷. ر.ک: همان.
۸. ر.ک: همان، ص ۱۱۴.
۹. ر.ک: همان، ص ۱۱۴-۱۱۶.
۱۰. شمس (۹۱) آیه ۸.
۱۱. ر.ک: همان.
۱۲. ر.ک: همان، ص ۱۱۶-۱۱۷.
۱۳. ر.ک: همان، ص ۱۱۷؛ و نیز همان، ج ۵، ص ۱۵۹.

۱۴. و این از آیات الهی استفاده می‌شود: «انه كان ظلوماً جهولاً»، احزاب (۳۳) آیه ۷۲: «ان الانسان خلق هلوماً» معارج (۷۰) آیه ۱۹: «ان الانسان لظلوم كفار»، ابراهیم (۱۴) آیه ۳۴: «ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى»، علق (۹۶) آیه ۷.
۱۵. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۱۷-۱۱۸.
۱۶. ر.ک: همان، ص ۱۱۸.
۱۷. همان، ج ۴، ص ۹۲-۹۳ و ۱۰۲.
۱۸. همان، ج ۱۰، ص ۲۴۸.
۱۹. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۱۸.
۲۰. ر.ک: همان، ص ۱۱۸-۱۱۹.
۲۱. ر.ک: همان، ص ۱۱۹-۱۲۰، ۱۵۱.
۲۲. آیه کریمه ۲۱۳ سوره بقره: «كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين امنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه و الله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم».
۲۳. ر.ک: همان، ص ۱۲۲.
۲۴. ر.ک: همان، ص ۱۲۷.
۲۵. «اوپانیشاد» از کتاب‌های دینی هندوهاست. اوپانیشادها قسمت آخر «وداها» هستند. به همین علت آنها را «ودانتا» یا پایان ودا خوانده‌اند. اوپانیشادها مغز و هسته تعلیمات ودائی به شمار می‌آید. در این کتاب، مرکز ثقل، حقیقت باطن انسان و اسرار درون است. اوپانیشاد از سه جزء «اوپا» (upa) نزدیک، «نی» (ni) پایین و «ساد» (sad) نشستن، مرکب شده است و مراد از آن تعلیماتی شفاهی است که مرشدان به مریدان نزدیک خود می‌دادند. داریوش شایگان، *ادیان و مکتبهای فلسفی هند* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵) ص ۸۸ و ۹۱. «اوپانیشادها» را برخی از روشنفکران ایرانی نظیر سید حسین نصر و داریوس شایگان نزد علامه طباطبایی به همراه برخی کتاب‌های ادیان دیگر فرا می‌گرفتند. ر.ک: داریوش شایگان، *هاتری کرین، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی*، ترجمه باقر پرهام (تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ دوم، ۱۳۷۳) ص ۴۴ و ۴۵؛ سید حسین نصر، *در غربت غربی، زندگی نامه خودنوشت*، ترجمه امیر مازیار و امیر نصری، (تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۸۳) ص ۸۲.
۲۶. المیزان، ج ۱۰، ص ۲۹۲-۲۹۳؛ و نیز ر.ک: همان، ج ۵، ص ۲۵۸ و ۲۷۰-۲۷۱.
۲۷. همان، ج ۱۰، ص ۲۹۳.
۲۸. همان، ص ۲۹۴.
۲۹. همان، ج ۴، ص ۱۲۹.



۳۰. ر.ک نهج البلاغه، تصحيح صبحی صالح، خطبه اول، ص ۴۳.
۳۱. عنكبوت (۲۹) آیه ۴۵.
۳۲. بقره (۲) آیه ۱۸۳.
۳۳. انبياء (۲۱) آیه ۹۲.
۳۴. حجرات (۴۹) آیه ۱۳.
۳۵. الميزان، ج ۱۰، ص ۲۸۹-۲۹۰.
۳۶. همان، ج ۶، ص ۳۵۶.
۳۷. همان، ص ۳۵۷.
۳۸. همان، ص ۳۵۷-۳۵۸. در ادامه توضیح بیشتری خواهد آمد.
۳۹. همان، ص ۳۵۸-۳۵۹.
۴۰. انعام (۶) آیه ۹۰.
۴۱. به دلیل بخشی از آیه که فرماید: «و لو اشركوا لحبط عنهم ما كانوا يعملون».
۴۲. همان، ص ۳۵۸-۳۶۳. و نیز ر.ک: انبياء (۲۱) آیه ۳۷، مریم (۱۹) آیه ۶۰، مؤمنون (۲۳) آیه ۵۲.
۴۳. فانی سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول في غير موطن: غير مرة: «لن تقدس امة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه من القوى غير متعت» نهج البلاغه، تصحيح صبحی صالح، ص ۴۳۹.
۴۴. الميزان، ج ۱۰، همان، ص ۲۹۴.
۴۵. «من نصب نفسه للناس اماماً فليبدء بتعليم نفسه قبل تعليم غيره، و ليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه، و معلم نفسه و مؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم»، نهج البلاغه، تصحيح صبحی صالح، ص ۴۸۰.
۴۶. «الداعى بلا عمل كالرامي بلا وتر».
۴۷. احزاب (۳۳) آیه ۳۹.
۴۸. ص (۳۸) آیه ۸۶.
۴۹. و اين موضوع در اين دو كريمه تبين شده است: «يا ايها الرُّسُل... ان هذه امتكم امة واحدة و انا ربكم فاتقون» مؤمنون (۲۳) آیه ۵۲. «شرع لكم من الدين ما وصى به نوحاً و الذى اوحينا اليك و ما وصينا به ابراهيم و موسى و عيسى أن اقيموا الدين و لا تتفرقوا فيه» شوری (۴۲) آیه ۱۳.
۵۰. انبيا (۲۱) آیه ۲۵.
۵۱. فرقان (۲۵) آیه ۲۰.
۵۲. الميزان، ج ۶، ص ۲۶۳-۲۶۴.
۵۳. همان، ص ۲۶۴.
۵۴. از جمله ر.ک: «قل اللهم مالك الملك تؤتى الملك من تشاء...» آل عمران (۳) آیه ۲۶.

- «قل اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغيب و الشهادة انت تحكم بين العباد» زمر (۳۹) آیه ۴۶.
- «قل الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى» نمل (۲۷) آیه ۵۹.
- «قل ان صلاتي و نسكي و محياي و مماتي لله....» انعام (۶) آیه ۱۶۲.
- «و قل رب زدني علماً» طه (۲۰) آیه ۱۱۴.
- «و قل رب اعوذ بك من همزات الشياطين...» مؤمنون (۲۳) آیه ۹۷.
۵۵. الميزان، ص ۲۹۲-۲۹۴.
۵۶. توبه (۹)، آیه ۴۰.
۵۷. تحريم (۶۶) آیه ۳.
۵۸. همان، ص ۲۹۵-۲۹۷.
۵۹. طه (۲۰) آیه ۴۴.
۶۰. اسراء (۱۷) آیه ۲۸.
۶۱. كهف (۱۸) آیه ۵۱.
۶۲. اسراء (۱۷) آیه ۷۵.
۶۳. حجرات (۴۹) آیه ۱۳.
۶۴. كهف (۱۸) آیه ۲۸. و رك: انعام (۸) آیه ۵۲.
۶۵. حجر (۱۵) آیه ۸۹.
۶۶. توبه (۹)، آیه ۱۲۸.
۶۷. همان، آیه ۶۱.
۶۸. قلم (۶۸) آیه ۴.
۶۹. انبيا (۲۱) آیه ۱۰۷.
۷۰. كافرون (۱۰۹).
۷۱. اسراء (۱۷) آیه ۷۵.
۷۲. الميزان، ج ۴، ص ۱۵۵-۱۵۶.
۷۳. علق (۹۶) آیه ۱۴.
۷۴. نحل (۱۶) آیه ۶۷.
۷۵. اعراف (۷) آیه ۳۳.
۷۶. بقره (۲)، آیه ۲۱۹.
۷۷. مائده (۵) آیه ۹۱.
۷۸. الميزان، ص ۱۵۶-۱۵۹.
۷۹. اعراف (۷) آیه ۱۵۸.



۸۰. انعام (۸) آیه ۱۹.
۸۱. انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷.
۸۲. فصلت (۴۱) آیه ۴۲.
۸۳. شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.
۸۴. شوری (۴۲) آیه ۷.
۸۵. به برخی از آیات مربوط به این توسعه دعوت در آغاز همین بند دوم اشاره شد.
ر.ک: المیزان، ج ۴، ص ۱۵۹-۱۶۱.
۸۶. برای این تفسیر و تحلیل از «دعوت سلبی»، ر.ک: همان، ص ۱۶۲-۱۶۳.
۸۷. حجر (۱۵) آیه ۸۸.
۸۸. فصلت (۴۱) آیه ۳۴.
۸۹. نحل (۱۶) آیه ۱۲۵.
۹۰. المیزان، ص ۱۶۱-۱۶۲.
۹۱. کافرون (۱۰۹) آیه ۶.
۹۲. هود (۱۱) آیه ۱۱۳.
۹۳. شوری (۴۲) آیه ۵.
۹۴. ممتحنه (۶۰) آیه ۹.
۹۵. ر.ک: روم (۳۰) آیه ۳۰.
۹۶. ر.ک: شوری (۴۲) آیه ۱۳.
۹۷. ر.ک: حج (۲۲) آیه ۴۰.
۹۸. ر.ک: بقره (۲) آیه ۲۵۱ و انفال (۸) آیه ۸.
۹۹. انفال (۶) آیه ۲۴.
۱۰۰. المیزان، ج ۲، ص ۶۵-۶۶.
۱۰۱. انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۹. نیز المیزان، ج ۴، ص ۱۶۲.
۱۰۲. «آخر الدواء الكلى»، ر.ک: نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، خطبه ۱۶۸، ص ۲۴۳.
۱۰۳. المیزان، ج ۴، همان، ص ۱۲۴-۱۲۵.
۱۰۴. آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.
۱۰۵. المیزان، ج ۴، ص ۱۲۱.